

دوشنبه **•** ۱۶ شهریور ۱۳۹۴ **•** سال سیزدهم **•** شماره ۲۳۹۱ **•** ۹

روزنامه شرق	
هنر	
ارویایی‌ها از ادبیات معاصر ما تصویری مبهم دارند	صفحه ۱۰
شعری که داستان شد؛ شرحی بر داستان کوتاه «سپرده به زمین»	صفحه ۱۱
نگاهی به روزمرگی زنان در جامعه‌ای محافظه‌کار	صفحه ۱۲

پشت آنتن

دغدغه‌های داوود میرباقری در «دندون طلا»

گذشته؛ آینه تمام‌نمای امروز

سریال «دندون طلا» پلی است برای پیوند هنر دیرینه و ریشه‌دار تاتار به عرصه سریال‌سازی که می‌تواند به‌عنوان راه‌حل و پیشنهادی برای خروج سریال‌های ایرانی از رکود و ارتباط با مخاطب باشد. داوود میرباقری چهره آشنایی در عرصه تئاتر، تلویزیون و البته سینماست؛ کارگردانی خوش‌قریحه که کارنامه‌ای به‌یادماندنی در همه عرصه‌ها دارد؛ از نمایش‌های «دندون طلا»، «عشق‌آباد» و «برده عاشقی» تا سریال‌های «رِنا»، «گرگ‌ها»، «امام‌علی(ع)»، «معصومیت از دست‌رفته»، «مختارنامه» و... و فیلم‌های «آدم‌برفی»، «ساحره» و... با نگاهی به کارنامه میرباقری می‌توان به دغدغه محوری او که پیونددادن این سه عرصه هنری به یکدیگر و متکی‌بودن فیلم‌نامه‌های آثارش به منابع ادبی و مذهبی است، پی برد. همان‌طور که «ساحره» اقتباسی از قصه «عروسک پشت‌پرده» صادق هدایت و مجموعه‌های مذهبی ماندگار او متکی بر مطالعات گسترده و احاطه او بر کتب، داستان‌ها و روایات مذهبی هستند. به همین دلیل هم تأثیرگذاری و ماندگاری مجموعه‌های مذهبی میرباقری به‌خصوص «امام‌علی(ع)» با هیچ‌یک از مجموعه‌ها و فیلم‌های ایرانی که درباره پیامبران و امامان ساخته شده قابل‌قیاس نیست. از تأثیرگذاری این سریال همین بس که بسیاری از مخاطبان- از جمله نگارنده- را واداشت تا کتاب قطور «عایشه در اسلام، را برای تحلیل دقیق‌تر رویدادها و اتفاقات به‌تصویردرآمده مطالعه کنند.از سویی دیگر دغدغه‌های اجتماعی میرباقری هم در آثارش قابل‌چشم‌پوشی نیست و می‌توان این وجه را با رنگ‌آمیزی مختلف



از «آدم‌برفی» تا اثر متاخرش؛ «دندون طلا» دنبال کرد. مهم‌تر آنکه این نویسنده- کارگردان رویکرد اجتماعی خود را محدود به دوره و زمانه خود نمی‌کند بلکه گاهی همه‌جانبه به پشت‌سر هم دارد. در این شرایط است که با تکیه بر مستندات و پشتوانه ادبی، تصویری جزئی‌نگرانه از گذشته ترسیم می‌کند که ورای رئالیسم و واقع‌گرایی، آینه تمام‌نمایی از آدم‌ها، روایات، مناسبات و البته باورها و مفاهیمی است که به نظر می‌آید در گذر زمان تغییر نکرده و در حال تکرار هستند.خلاصه یک‌خطی «دندون‌طلا» قصه جفایی است که یک مرد به زنی از طبقه فروپست روا می‌دارد و او را رها می‌کند و حالا زن می‌ماند با یک بچه که باید زندگی‌اش را اداره کند و حس انتقام. خلاصه قصه‌ای آشنا و تکراری که اهمیت خود را از بستر انتخابی و طبعاً زاویه نگاه نویسنده- کارگردان می‌گیرد؛ قصه‌ای که می‌تواند با نگاهی سهل و ساده به ورطه فیلم‌ها و سریال‌های سخیف سقوط کند و در نقطه مقابل با نگاهی جامعه‌شناسانه می‌تواند تحلیلی از دوران خود بدهد؛ چه به جهت روابط و مناسبات جاری و چه به جهت نظام فکری حاکم. در چنین شرایطی میزان قرابت این گذشته با حال است که می‌تواند سنتر نهایی را شکل داده و آینه‌ای را در ذهن زریلاپس فیلم قرار دهد.در مقابل دیدگان مخاطب قرار دهد تا با دانش به ذهن‌پاشی خود به نظاره گذشته و چه‌بسا حال امروز خود بنشیند. وقتی در سریال، تب تند قنبردیزل به نیر فروکش می‌کند و با گردن‌گرفتن فرزندانشان برای ازسر بازکردن زن حتی به او تهمت هم می‌زند، انگار قصه آشنایی از گذشته تا حال- نه فقط در این جغرافیا- روایت می‌شود که به‌واسطه زاویه نگاه فیلم‌ساز بر جسته شده و در ذهن می‌ماند. در این موقعیت غرور و عزت‌نفس نیر که خصوصیاتی پسندیده هستد به جای اینکه راه قهرمان را هموار کنند، برای او مشکل‌ساز می‌شوند تا موانعی سخت بر سر راهش قرار گیرد. تصویری که نویسنده- کارگردان از این زمانه به‌واسطه رکود اقتصادی، شرایط جامعه، نگاه تمامیت‌خواه مردانه که نیر را برای هوس‌رانی می‌خواهند و... ارائه می‌دهد علاوه بر اینکه مسیر پیش‌روی نیر را صعب‌تر می‌کند، گرینه‌های قصه به‌نوعی دیدگاهی انسانی را فراتر از جایی که پناه‌بردن به یک گداخانه تنها راه چاره زن می‌شود.

در اوج سیاهی و بلشتی حاکم بر جامعه‌ای که از مأمور قانون تا مرد عاشقش، هوس‌باز و تئوزرد از آب درمی‌آیند، وقتی کاراکتر کریم سگ‌دست سرر را نیر قرار می‌گیرد که رنج عشق را در خفا تحمل می‌کند تا زخمی دیگر بر نر زن نزند، این میرباقری است که با تعادل‌کردن زاویه نگاه قصه به‌نوعی دیدگاهی انسانی را فراتر از سفید و سیاه‌نمایی به مخاطب خود پیشنهاد می‌دهد تا با تکیه بر آن بتواند مناسبات جامعه امروز خود را تاب بیاورد. از همین‌جاست که دیگر قصه لایه‌ای تاریخ و مناسبات جاهل‌ها و مردمان آن روزگار جا نمی‌ماند بلکه قدمی تا زمان حال برمی‌دارد. چراکه مخاطب باید تحلیل نهایی این نگاه را در روابط و مناسبات جاری خود تجربه کند تا شاید از خلال این تجربه، جهان بهتری برای آیندگان ساخته شود.

دوشنبه **•** ۱۶ شهریور ۱۳۹۴ **•** سال سیزدهم **•** شماره ۲۳۹۱ **•** ۹

روزنامه شرق	
هنر	
ارویایی‌ها از ادبیات معاصر ما تصویری مبهم دارند	صفحه ۱۰
شعری که داستان شد؛ شرحی بر داستان کوتاه «سپرده به زمین»	صفحه ۱۱
نگاهی به روزمرگی زنان در جامعه‌ای محافظه‌کار	صفحه ۱۲

پشت آنتن

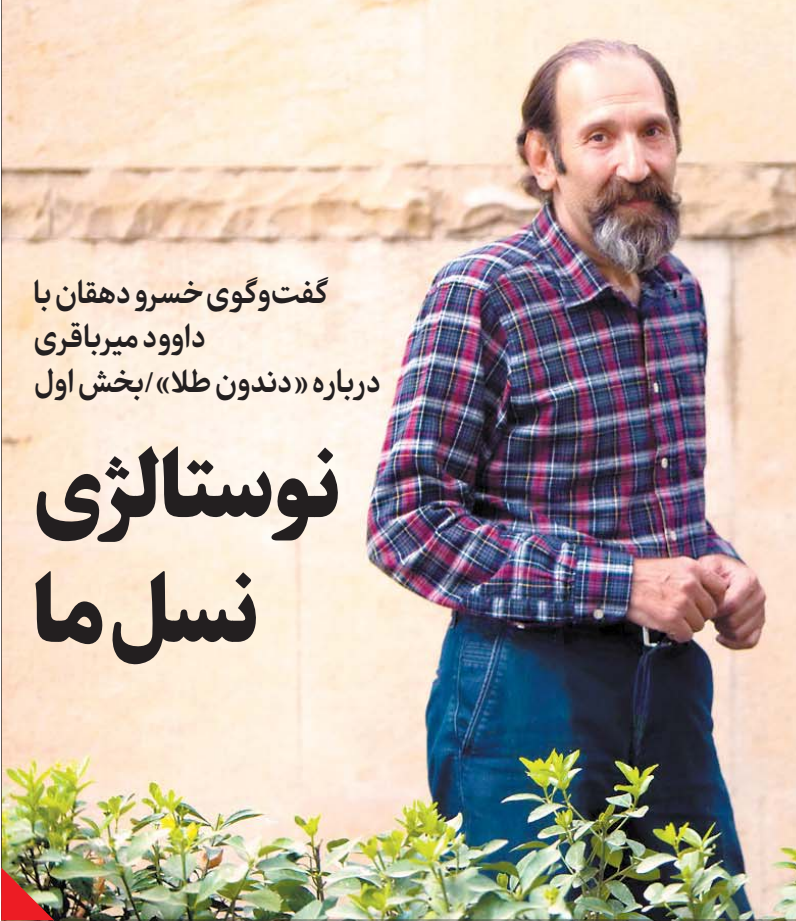
دغدغه‌های داوود میرباقری در «دندون طلا»

گذشته؛ آینه تمام‌نمای امروز

سریال «دندون طلا» پلی است برای پیوند هنر دیرینه و ریشه‌دار تاتار به عرصه سریال‌سازی که می‌تواند به‌عنوان راه‌حل و پیشنهادی برای خروج سریال‌های ایرانی از رکود و ارتباط با مخاطب باشد. داوود میرباقری چهره آشنایی در عرصه تئاتر، تلویزیون و البته سینماست؛ کارگردانی خوش‌قریحه که کارنامه‌ای به‌یادماندنی در همه عرصه‌ها دارد؛ از نمایش‌های «دندون طلا»، «عشق‌آباد» و «برده عاشقی» تا سریال‌های «رِنا»، «گرگ‌ها»، «امام‌علی(ع)»، «معصومیت از دست‌رفته»، «مختارنامه» و... و فیلم‌های «آدم‌برفی»، «ساحره» و... با نگاهی به کارنامه میرباقری می‌توان به دغدغه محوری او که پیونددادن این سه عرصه هنری به یکدیگر و متکی‌بودن فیلم‌نامه‌های آثارش به منابع ادبی و مذهبی است، پی برد. همان‌طور که «ساحره» اقتباسی از قصه «عروسک پشت‌پرده» صادق هدایت و مجموعه‌های مذهبی ماندگار او متکی بر مطالعات گسترده و احاطه او بر کتب، داستان‌ها و روایات مذهبی هستند. به همین دلیل هم تأثیرگذاری و ماندگاری مجموعه‌های مذهبی میرباقری به‌خصوص «امام‌علی(ع)» با هیچ‌یک از مجموعه‌ها و فیلم‌های ایرانی که درباره پیامبران و امامان ساخته شده قابل‌قیاس نیست. از تأثیرگذاری این سریال همین بس که بسیاری از مخاطبان- از جمله نگارنده- را واداشت تا کتاب قطور «عایشه در اسلام، را برای تحلیل دقیق‌تر رویدادها و اتفاقات به‌تصویردرآمده مطالعه کنند.از سویی دیگر دغدغه‌های اجتماعی میرباقری هم در آثارش قابل‌چشم‌پوشی نیست و می‌توان این وجه را با رنگ‌آمیزی مختلف

۱- در ابتدای نمایش فیلم، مجیدی بر برداشت آزاد خود تأکید می‌کند. اگر در فیلم با صحنه‌ای روبه‌رو می‌شویم که خیال‌انگیز بوده، صرفاً «یک برداشت آزاد» است.
۲- این فیلم یک روایت شاعرانه و احساسی با پس‌زمینه تاریخی است، نه یک روایت تاریخی با پس‌زمینه احساسی و عاشقانه. در این فیلم استفاده از جلوه‌های ویژه، نماهای باز (long shot) و تصاویری با رنگ‌گرم و شاد، حضور پررنگ‌تری نسبت به تم تاریخی و یک روند مستند واقعه تاریخی دارد.
۳- هرگز نباید فیلم مجیدی را با عقاد مقایسه کرد. زیرا قرائت و پرداختن هرکدام به واقعه متفاوت است. فیلم عقاد از سال سوم بعد از مخفیانه‌ترویج‌کردن دین اسلام شروع و تا پایان فتح مکه ادامه دارد. عقاد فیلم خود را با یک روایت واقعی- حقیقی، به‌دور از جلوه‌های ویژه و برداشت آزاد و با استناد به منابع اهل تسنن ارائه می‌کند، درحالی‌که روایت مجیدی از زمان تولد تا ۱۲ سالگی، با اندک روایت تاریخی است. درواقع مجیدی به‌دنبال بیان معصومیت کودگانه پیامبر(ص) است. البته قرار است سه‌گانه‌ای سینمایی و مستقل‌ازهم تولید شود که به مقاطع مختلف زندگی حضرت محمد (ص) بپردازد.
۴- گرچه مجیدی سعی بر آن داشته که نگاهی جهان‌شمول با استناد به منابع گوناگون شیعی، اهل تسنن و بعضاً دیگر ادیان داشته باشد، اما بازروایت محمد رسول‌الله(ص) یک قرائت شیعی است. البته اختلاف‌نظر چندانی میان ادیان مختلف نسبت به دوران کودکی پیامبر(ص) وجود ندارد.
۵- به‌طورحتم اگر فیلم پیامبر(ص) توسط دیگر کارگردانان ایران یعنی داوود میرباقری یا مهدی فخیم‌زاده ساخته می‌شد، با چنین فضا و روایتی مواجه نمی‌شدیم. سینمای مجیدی، سینمای به رنگ خدا و آواز گنجشک‌هاست. در این فیلم با سکانس‌هایی مواجه هستیم که کمتر در سینمای میرباقری یا فخیم‌زاده مشاهده می‌کنیم.

۶- خلق این اثر برای تماشاگر جهانی با هر دین و آئینی است. بنابراین نمی‌توان هر بیان تاریخی- مذهبی‌ای را در این اثر مطرح کرد، زیرا این‌گونه زائرها با تیزبینی خاصی از سویی هرکدام از ادیان دنبال می‌شود تا آن اثر را مورد قضاوت قرار دهند. ازاین‌رو مجیدی سعی کرده تا به‌دور از هرگونه تعصب و احیاناً شاخ‌وبرگ‌دادن به قرائت‌های مذهبی در فیلم، نظر ادیان مختلف را جلب کند. البته دراین‌میان فیلم با وجود نکات قوی‌ای که گفته شد و اینکه هریک از اقوام عربی، حشی و سربانی به زبان بومی خود صحبت می‌کنند، اما دارای مواردی است که می‌تواند مورد نقد قرار گیرد.



اتفاقی افتاده و زبان کارکردی داشته است.
♣ طبعاً این‌گونه دیالوگ‌نویسی، باعث می‌شود مهر و امضای داوود میرباقری را به‌همراه داشته باشد و بلافاصله بعد از شنیدن متوجه شویم صاحب اثر کیست.
حالا این خوب است یا بد از نظر شما؟
♣ به نظر من یکی از ویژگی‌های کاری شماست. اما بحث بعد درباره نویسندگی و به‌خصوص استفاده از لهجه در آثار شما است. اینکه شخصیت‌ها در آثار شما به گونه‌ای صحبت می‌کنند که می‌توان فهمید متعلق به چه قشری هستند یا به اصطلاح به‌باین شهر هستند یا بالای شهر. اما مثلاً در «دندون طلا» بهناز جعفری با لهجه‌ای غیرشهری صحبت می‌کند که به نظر من متعلق به جغرافیای خاصی نیست.

این‌یک ترکیب است. در نمایش هم «نیر» با ادبیاتی صحبت می‌کرد که تقریباً یک شباهت دوری با لهجه‌ای که من می‌شناسم یعنی لهجه «خجی» دارد. «خجی» در اصل یکی از روستاهای اطراف شاهرود است که من به آن لهجه تسلط کاملی دارم. اما می‌دانستم که اگر قرار باشد، تماماً با آن لهجه صحبت کنیم برای مخاطب غریبال فهم می‌شود. مثلاً در جایی می‌گوید «تقدیرم بدر» یعنی روزگارم سیاه است که طبعاً برای همه قابل فهم نیست. در اصل با علم به اینکه این کار قرار است برای جماعتی نشان داده شود که این لهجه برایشان قابل فهم نیست. سعی کردم یک چیز ثائی خلق شود. یعنی رنگ و و بوی لهجه را داشته باشد، اما غریبال فهم نباشد. در نتیجه تبدیل به یک زبان خاص می‌شود. طبعاً من هم فضای ذهنی خاص خودم را از مهاجران دارم اما این ترس را داشتم که به تمامی لهجه‌ها مسلط نیستم و چون به آن مسلط نیستم نمی‌توانم آن را کنترل کنم. من همین قدر در قصه نیاز دارم که شخصیتم مهاجر و روستایی باشد، اما درعین‌حال چیزی باشد که به آن اشراف دارم و می‌توانم کنترلش کنم. این بود که آن لهجه‌ای را که شما به آن اشاره کردید در نظر گرفتم. بنابراین چیزی که خودم به آن مسلط بودم را سعی کردم انجام بدهم که شاید کم غلط‌تر باشد.
♣ از نظر من دیالوگ‌ها صرف نظر از چیزی که گفتید پیش برنده قصه است. گاهی حادثه‌ای پیش می‌آید که براساس آن حادثه دیالوگ می‌گذارد اما به نظر می‌رسد که دیالوگ قصه را پیش می‌برد. کُسی هم در مورد ملودی‌ها و شعرها صحبت کنیم اینکه موسیقی کلام‌ها در آثار شما چگونه شکل می‌گیرد؟
«دندون طلا» به‌دلیل اینکه در فصلی از سریال، شخصیتی وارد قصه می‌شود که از شخصیت‌های محوری کار است و شغلش مطربی است و در اصل سیاه بازی که کار تخت حوضی می‌باشد، فضا کمی عوض می‌شود. در نمایش تخت حوضی، یکی از محورها و شاخه‌های اصلی که احتمالاً باعث مشکلاتی هم برای این‌گونه نمایش شد از همین موضوع نشأت می‌گیرد، اینکه موسیقی زنده در آن حضور دارد. اشعار و تصنیف‌ها، متناسب با مجلس، مفاهیم و حوادث و اتفاقات انتخاب می‌شود. این یکی از ویژگی‌های نمایش تخت حوضی است. در همین سریال بخش‌هایی از کار که در قهوه‌خانه می‌گذرد، باید رنگ و بویی از نمایش‌های تخت حوضی پیدا می‌کرد. ضمن اینکه فضای قهوه‌خانه هم به من این اجازه را داد تا یک سری از احساسات و عواطف و مطالب مورد نظر را در قالب تصنیف و شعر و ترانه بگویم. البته این معنا با ریتمیک‌بودن متفاوت است. بعضی معتقدند که سریال موزیکال است و من اصرار داشتم که این‌گونه نیست. چراکه اساس کار موزیکال این است که شما کاری را براساس موسیقی و دیالوگ موزون طراحی کنید. در صورتی که «دندون طلا» لحظاتی از موسیقی استفاده می‌کند.

♣ ضمن اینکه طبقات مختلف هم با هم این‌طور حرف می‌زنند...

بله. زمانی که نمایش را روی صحنه می‌بردیم خانم هنگامه مفید که در حوزه تصنیف‌ها و شعرها تخصص و پشتوانه خوبی دارند. به من کمک کردند تا روایت برخی صحنه‌ها که قرار بود هم سربانان ایجاد کنند یا بعضی از شخصیت‌ها اجرا کنند و در نهایت با تصنیف و ترانه اجرا شد. کمی این ویژگی‌ما را بسوق می‌داد به سستی که از ویژگی نمایش بومی کشورمان هم استفاده می‌کنند این را تقطه باشیم. البته من راجع به این موضوع هم بحث دارم که اصلاً نمایش تخت حوضی به‌عنوان یک سنتت نمایش ایرانی چه ویژگی‌ها و ارزش‌هایی دارد و ما چرا سعی کردیم از بیخ و بن آن را نابود کنیم؟ هیچ‌وقت به این فکر نکردیم وقتی شیوه نمایشی در یک فرهنگ متولد می‌شود قطعاً بنا بر ضرورت به وجود آمده و در برخورد با مخاطب پاسخ خوبی داده و تبدیل به یک سبک و سیاق شده است. دیگران ما را بیرون به وضعیت نمایشی ما نگاه می‌کنند این را نقطه قوت می‌دانند و بعد ما آن را نادیده می‌گیریم. البته احساس می‌کنم ضعف و قوت‌هایی در هر شیوه به اصطلاح هنری می‌تواند وجود داشته باشد و اگر برخورد محققانه‌ای داشته باشیم و آسیب‌شناسی کنیم سعی می‌کنیم تا نقاط قوت ضعف و قوت‌ها را کامل‌تر نگاه کنیم و جایی که با عرف و فرهنگ امروز ما که بنا بر ضرورت ایجاد شده و با بعضی مناسبات مطابقت ندارد را واگذاری کنیم. در مجموعه «دندون طلا» در قسمت چهارم می‌بینیم که سال‌ها گذشته و در روزگاری دیگر نمایش تخت حوضی اجرا می‌شود و با آن به شیوه بدی برخورد می‌شود و مدیر تماشاخانه برای ادامه کارش گروه دیگری را با ویژگی‌های دیگری در اجرا جایگزین می‌کند و ما این را هم نشان دادیم. اما همه اینها روی ویژگی درمی‌بودن این‌گونه نمایش تأکید می‌کند. من همیشه حسرت این را خورده‌ام که اگر نگاه ما به آثار نمایشی این‌گونه نبود، شاید امروز این‌گونه نمایشی که خاص فرهنگ ما هست و با ذائقه فضا و سبک مناسبت بیشتری دارد، امروز یک وضعیت بهتری داشت. شاید الان به کمالی رسیده بود. بنابر این دوست داشتم که «دندون طلا» چنین ویژگی داشته باشد. برای اجرای بهتر تصنیف‌ها این بار هم از کمک‌های هنگامه مفید استفاده کردم و خواشش کردم به من کمک کند و تصنیف‌های مختلف را در قصه بگنجاند. مثلاً با خانم مفید مشورت می‌کردم که تصنیفی می‌خواهیم که این تصنیف در اینجا حدیث نفس قنبر باشد. با این شیوه من قصه پیش می‌رفت و هم بیانگر احساسی است که برای فهم آن، این شیوه بهتری است.



♣ از دیالوگ به شخصیت و به موضوع می‌رسید؟
نه. قبل از نوشتن دیالوگ، قصه شکل می‌گیرد. اما همیشه برای دیالوگ چنین وزنی قائل بودم. مثلاً معتقد بودم پهلوان نمایش «معرکه در معرکه» جایز نیست هرچه دلش می‌خواهد بگوید؛ باید چیزی بگوید که هم با شخصیت تناسب داشته باشد هم دارای ویژگی‌هایی باشد که من فکر می‌کنم. یعنی آهنکین، موجز و ساده باشد و در عین حال پیش برنده قصه هم باشد. احساس می‌کردم که دیالوگ می‌تواند چنین مسئولیتی را در کارهای نمایشی من بازی کند. هر چند این موضوع یک سبقه ادبی هم دارد. در ادبیات هم می‌بینید که دیالوگ به نوعی محور است. در حوزه اندیشه، تفکر و ادبیات البته در شکل هنری آن، بسیاری از آثار و شاهکارهای ادبی ما منظوم هستند. دیالوگ ویژگی منحصربه‌فردی در این آثار دارد و برایش وزن طراحی می‌کنند. آن‌قدر آن را صیق می‌دهند که موجز باشد یا حتی پر از کنایه است. همیشه سخت‌ترین بخش کارم، دیالوگ‌نویسی است. قصه، شخصیت‌ها، کشمکش‌های دراماتیک و مسیری که شخصیت باید طی کند و ویژگی‌هایی از این دست همه به جای خود، به دیالوگ که می‌رسم، ویژگی خیلی خاص‌تری برای آن قائلم و برای آن ساعت‌ها وقت می‌گذارم. بارها و بارها یک ترکیب را شاید بیش از ۲۰ بار می‌نویسم تا به نتیجه مطلوب می‌رسم. این‌طور دیالوگ نوشتن به یکی از عادت‌های من تبدیل شده است. نمی‌دانم خوب است یا بد، اما معتقدم یک دیالوگ در آثار نمایشی وقتی مؤثر خواهد بود و زمانی ماندگار خواهد شد که این ویژگی را داشته باشد. معمولاً هم یک دور دیالوگ را ساده می‌نویسم. همان‌طور که من و شما با هم حرف می‌زنیم. شرایط زمانی و مکانی قصه را هم در دیالوگ‌نویسی رعایت می‌کنم. حالا برای اینکه بخواهم دیالوگ را زیباتر کنم و برای آن ویژگی خاص‌تری قائل شوم واژه‌ها را با دقت انتخاب می‌کنم و تا جایی که بتوانم سعی می‌کنم که یک فضای جدید بسازم. نکته‌ای که معمولاً در نوشتن به آن فکر می‌کنم و چیزی است که بیشتر از ادبیات آموختن این است که در یک دوره طولانی ضرب‌المثل‌هایی در ادبیات عامیانه و یا در ادبیات شکلی‌تر به‌وجود آمد که ترکیب به‌خصوصی از واژگان کنار هم قرار می‌گیرند و یک جمله را می‌سازد که این جمله شاید به اندازه یک کتاب اهمیت پیدا می‌کند. من هم در آثارم به این اتفاق قائلم و در «دندون طلا» هم نمونه‌اش را می‌بینم. معتقدم تا جایی که امکان دارد می‌شود از تمثیل استفاده کرد، چراکه زبان عمیق‌تر و کنایی‌تری است و اگر حتی به‌دنبال جمله‌ای هستیم که تأثیر خود را در کار داشته باشد می‌توان آن را با واژگان جدید ساخت. ادبیاتی که در سال‌های اخیر بین مردم متداول شده است و هر روز آن را استعمال می‌کنیم. مثلاً در «دندون طلا» ترکیبی داریم که می‌گوید: «اونایی که لایه اوزنوشون سوراخه. حق ندارند پا بذارن تو قهوه‌خانه اوسن قنبر...» خیلی فکر کردم ترکیبی را با واژگانی که این روزها خیلی به‌کار می‌بریم بسازم. مثلاً لایه اوزن از آن واژگانی است که زیاد به گوشمان می‌خورد و با زیاد درباره آن حرف می‌زنیم. نازک‌شدن لایه اوزن و به خطر افتادن امنیت زمین این تمثیل را می‌تواند. در جمله من ایجاد کند که چنین دیالوگی بنویسم. نگاهم به دیالوگ‌نویسی به این شکل است و همان‌طور که گفتن از نخستین کارم این حساسیت را درباره دیالوگ داشتم و به مرور ادامه‌دار شد. بعدها به یک ویژگی تبدیل شد و بی‌آنکه خودم متوجه شوم دیالوگ‌هایم سر و شکلی این‌چنین پیدا کرد. البته به کماتن تعلقات در چنین نوشتاری بی‌تأثیر نبوده است. قطعاً علاقه‌ای از این بیان داشتم و آن را پیگیری کردم و سال‌ها روی آن کار کردم و حاصل آن شد «معرکه در معرکه»، «عشق‌آباد»، «زن‌کشی»، «دندون طلا» در حوزه نمایش و الان تبدیل به یک عادت شده است.

همیشه سخت‌ترین بخش کارم، دیالوگ‌نویسی است. قصه، شخصیت‌ها، کشمکش‌های دراماتیک و مسیری که شخصیت باید طی کند و ویژگی‌هایی از این دست همه به جای خود، به دیالوگ که می‌رسم ویژگی خیلی خاص‌تری را برای آن قائلم و بر ای آن ساعت‌ها وقت می‌گذارم
همیشه سخت‌ترین بخش کارم، دیالوگ‌نویسی است. قصه، شخصیت‌ها، کشمکش‌های دراماتیک و مسیری که شخصیت باید طی کند و ویژگی‌هایی از این دست همه به جای خود، به دیالوگ که می‌رسم ویژگی خیلی خاص‌تری را برای آن قائلم و بر ای آن ساعت‌ها وقت می‌گذارم

معتقدم به اینکه هنر در واقع با خلق سر و کار دارد. حوزه‌ای است که اگر همه محورهای آن را دقیق بررسی کنید می‌بینید که نیاز است هنرمند از یک قدرت تخیل برخوردار باشد و شروع به خلق اثر کرده باشد و بعد دست به انتخاب بزند و می‌توان ترکیب چند ویژگی خلاقانه را داشته باشد و مفهوم ثانی ایجاد کند. منتها باید توجه داشته باشیم که نمایش، کتاب یا تاریخ نیست؛ در نمایش جمله‌ای گفته می‌شود و باید با همان یک‌بار جانش به مخاطب منتقل شود و با دست‌کم مفهوم مورد نظرش را انتقال بدهد. در سینما هم وضع به این شکل است. نمی‌توان فیلم را چندین بار دید تا متوجه دیالوگ فیلم شد. باید ویژگی‌ای داشته باشد که با یک‌بار شنیدن مفهوم مورد نظر را القا کند. البته من ادعا نمی‌کنم دیالوگ‌هایم همیشه این ویژگی را داشته است. تلاشم این بوده تا مفهوم را به وسیله این جملات منتقل کنم. در «دندون طلا» هم یکی از محورهای اساسی و جدی کار که سعی کردم خیلی با آن کناربازم بیروم دیالوگ‌ها بود. نمایش «دندون طلا» نیز چنین ویژگی داشت و وقتی قرار بود نسخه تصویری آن را بسازم بخش‌هایی به فراخور نوع مدیوم کار و منطق تصویر چیزهایی به متن اضافه شد و سعی کردم فضای کار دو گانه نشود. مثلاً قسمت سوم سریال از آن بخش‌هایی است که اصلاً در نمایش نامه نبود و به قصه اضافه شد. از اشخاصی هم که نمایش «دندون طلا» را دیده بودند و تعلق خاطر خاصی به نمایش داشتند هم مدام پرس و جو می‌کردم که آیا قسمت‌های اضافه شده با کل متن که ۱۵-۲۰ سال پیش نوشته شده است، سنخیت دارد؟ که خدا را شکر جواب آنها مثبت بود. درنهایت باید بگویم که دیالوگ از نظر من همیشه چنین مسئولیتی داشته است. معتقدم دیالوگ باید یک پتانسیل و انرژی خلاقانه‌ای داشته باشد و باید ترکیبی باشد که تماشاگر در برخورد با آن کار احساس کند که



بهناز شیربانی

داوود میرباقری، بعد از سال‌ها نسخه تصویری نمایش «دندون طلا» را مقابل دوربین بُرد. نمایشی که سال‌ها پیش مخاطبان بسیاری داشت و شاید کمتر کسی حدس می‌زد میرباقری بعد از ۲۰ سال فکر تصویری‌کردن آن را در سر داشته باشد، اما این اتفاق افتاد و «دندون طلا» با فیلم‌نامه‌ای هم وزن نمایش‌نامه سال‌های دور مقابل دوربین رفت. با مجموعه‌ای از بازیگرانی که نقش‌های متفاوتی به آنها سپرده شد. برای گفت‌وگو با میرباقری، خسرو دهقان منتقد توانمند سینما، بهترین گزینه بود. دوستی دیرینه او با داوود میرباقری و شناختش از روحیات و فضای کاری او، باعث شد تا حرف‌های ناگفته پیرامون آخرین اثرمیرباقری، بیان شود. در یکی از روزهای گرم شهریوربا خسرو دهقان به دفتر میرباقری رسیدیم. ساختمانی که در راه به‌هایش عکس‌های خاطره‌انگیز فیلم‌ها و سریال‌هایی مثل «آدم برفی»، «مختارنامه» و... خودنمایی می‌کرد. میرباقری در دفترش منتظر ما بود با خسرو دهقان پس از مدت‌ها دیداری تازه کرد. پیش از گفت‌وگو از قدیم‌ها گفتند و البته از سریالی که دهقان درباره جزئیاتش با میرباقری بحث مفصلی کرد.

♣ خسرو دهقان: سال‌ها پیش نمایش «دندون طلا» را روی صحنه تئاتر دیدم و اتفاقاً دو بار آن را دیدم. طوری هم برنامه‌ریزی کردم که یک شب بازی ستاره اسکندری را ببینم و یک شب بازی بهناز جعفری، چراکه هر دوی آنها نقشی را به‌طور مشترک بازی می‌کردند. بعد از مدتی از آغاز نمایش بهناز جعفری مشغول بازی در پروژه دیگری شد و تعداد شب‌های طولانی‌تری را ستاره اسکندری به تنهایی بازی می‌کرد. تا اینکه بعد از سال‌ها داوود میرباقری تصمیم گرفت: نسخه سریال «دندون طلا» را بسازد و این‌بار بهناز جعفری و ستاره اسکندری خواهر خوانده شدند و بازی هر دوی آنها از نظر من بسیار خوب بود. راستی داوود جان «دندون طلا» چند شب اجرا شد؟

♣ اتفاقاً وقتی بازی ستاره اسکندری و بهناز جعفری را در تئاتر دیدم، به نظر خیلی تفاوت زیادی برای مخاطب عام نداشت. طبعاً برای مخاطب ممکن است چند بازی کمی تفاوت داشته باشد...

در همین حد بود. پیش‌بینی ما این بود که ممکن است اجرای طولانی مدتی داشته باشیم و حتی به‌دلیل تراکم جمعیت برخی روزها ناگزیر به دو اجرا بودیم و می‌دانید که در یک روز، دو اجرا رفتن، کار سختی است. به همین دلیل بعضی از شخصیت‌ها را در وزن پیش‌بینی کرده بودم. یعنی از ابتدا که گروه را چیدم با بهناز جعفری و ستاره اسکندری، برای یک نقش تمرین کردیم. در اصل شخصی نبود کدام یک از آنها روی صحنه خواهند رفت، اما پیش‌بینی ما این بود اگر یک وقت با شرایطی مواجه بشویم که اجرا طولانی مدت شود، مشکلی پیش نیاید و غافلگیر نشویم، اما همان‌طور که اشاره کردی، در بازی این دو بازیگر تفاوت ماهوی نبود. در آن نمایش هم ستاره اسکندری و هم بهناز جعفری، تجربه‌های اولشان در تئاتر بود و تازه قدم به این حوزه گذاشته بودند. اما در سریال «دندون طلا» به سکانس‌هایی ستاره اسکندری واقعا من را غافلگیر کرد. به‌ویژه در قسمت سوم احساس کردم این شخصیت با حضور ستاره خلق شد که تا مدت‌ها در ذهن مخاطب خواهد ماند. ویژگی‌هایی در بازی او دیدم که یک خسته نباشید و دست‌میزاد جدی به ستاره گفتم. معمولاً خیلی کم پیش می‌آید در ارتباط با بازیگر، به چنین شوقی برسَم. اما ستاره این کار را انجام داد. چند شب پیش با همسرم قسمت سوم سریال را دیدم و سعی کردم بی‌آنکه حس کنم ارتباطی با این فیلم دارم خودم را به جریان سریال بسپارم و قطعاً برای من کار سختی است. اما من عادت کردم خودم را در جایگاه منتقد کارهای خودم بگذارم. واقعا در سکانس‌هایی تحت تأثیر بازی ستاره قرار گرفتم. وقتی چنین اتفاقی می‌افتد و با شخصیت اینقدر ارتباط می‌گیرید احساس می‌کنید شخصیت زنده و خلق شده، توانسته اعلام موجودیت کند و خودش را ثبت کند.

♣ اصطلاحاً می‌گویند از برده بیرون آمده است و راه افتاده...

«نیر» الان چنین ویژگی دارد. اتفاقاً بعضی از دوستان که قسمت سوم را دیده بودند و اشخاصی که به نظرشان اعتماد دارم هم بیان کردند که در قسمت سوم بازی ستاره اسکندری، در لحظاتی آنها را هم جذب کرده است. طبعاً بخشی از این اتفاق به بازی بازیگر مربوط می‌شود و بخش دیگر متعلق به فضا است. برای نسلی از ما این فضا‌ها یا مناسبات نوستالژی است و به مرور که جلوتر می‌رویم و در قسمت‌های آینده، فضا‌های نمایشی تخت حوضی و نمایش‌های لاله زار محسوس‌تر است. بخشی از آن هم این محدوده خاطراتی است که در ذهن بعضی ثبت شده است.

♣ اولین چیزی که در این سریال خیلی به چشم می‌آید، دیالوگ‌هاست که به نظر کار بر جسته‌ای است. به‌خصوص در قسمت اول، قصه خیلی دیالوگ محور است. چطور این دیالوگ‌ها به ذهن شما رسیده و اساس منشأ و ریشه آنها کجاست؟

در دیالوگ‌نویسی حساسیت من بیشتر از سایر محورهای کار است. نه اینکه محورهای دیگر اهمیتی نداشته باشد. اما به دیالوگ‌نویسی بیشتر اهمیت می‌دهم. وقتی تصمیم گرفتم نسخه تصویری نمایش را بسازم، علاقه‌مند بودم که زیاد به ترکیب نمایشی آن دست نزنم. فکر می‌کنم اگر از اول تا آخر سریال سکانس‌هایی را انتخاب کنید و در کنار هم ببینید، انگار یک اجرا دیدید که تنها تفاوتش این است که روی صحنه نیست. اصلاً پیشینه تئاتری من با همین قالب دیالوگ‌نویسی شکل گرفت. وقتی نمایش «معرکه در معرکه» را می‌نوشتیم مطمئن بودم که با دیالوگ قصه‌ای تعریف می‌کنم و این دیالوگ باید ویژگی‌هایی داشته باشد. در آن دوره احساس کردم با این ویژگی‌ها می‌توان ساختار یک دیالوگ فنی را داشت.